

تحلیل فقهی ماهیت حضانت مادر: رویکردی دوجویی در تقابل حق و تکلیف

حجت اله دهقانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۲۷

چکیده

مسئله حضانت کودک، به‌ویژه حضانت مادر، از مهم‌ترین مباحث حقوق خانواده است و همواره در فقه امامیه محل اختلاف بر سر ماهیت آن —حق یا حکم بودن— قرار داشته است. این پژوهش با هدف پاسخ به پرسش اصلی «حضانت مادر ماهیتاً حق است، حکم است، یا ترکیبی از هر دو؟» انجام شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع معتبر فقه امامیه است. یافته‌ها نشان می‌دهد سه نظریه اصلی در این زمینه مطرح است: حقانیت، حکمیت و نظریه تلفیقی، که هر یک با چالش‌های خاص خود مواجه‌اند. نظریه برگزیده این تحقیق، در چارچوب دیدگاه تلفیقی ارائه شده و مبتنی بر تحلیل دو ظرف متفاوت است: (۱) **ظرف تشاح و اختلاف والدین**: در شرایط بروز اختلاف بر سر سرپرستی فرزند، مادر نسبت به حضانت «أحق» است. این حق به معنای اولویت و تقدم مادر در مقام انتخاب حضانت است و امکان عدم اعمال آن نیز برای مادر محفوظ است. (۲) **ظرف فقدان تشاح و شرایط ویژه**: در صورتی که اختلافی وجود نداشته باشد یا پدر فوت کرده یا شرایط حضانت وی از بین رفته باشد، حضانت مادر به عنوان «حکم» و تکلیفی الزام‌آور انجام می‌شود. در این وضعیت، شارع مقدس با لحاظ مصلحت کودک، اجرای حضانت را بر مادر واجب می‌سازد. نتیجه‌گیری پژوهش نشان می‌دهد که ماهیت حضانت مادر ثابت نیست و بسته به شرایط عینی، بین حق و حکم تغییر می‌کند. این تحلیل دوجویی، هم پاسخگوی منابع فقهی و هم سازگار با مصلحت کودک و واقعیت‌های حقوقی خانواده است و نه تنها تعارض ظاهری ادله فقهی را حل می‌کند، بلکه زمینه‌ساز سیاست‌گذاری حقوقی منعطف و متناسب با شرایط متنوع خانوادگی نیز می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: حضانت مادر، ماهیت دوگانه، حق و حکم، فقه امامیه، مصلحت کودک، حقوق خانواده، قانون مدنی.

مقدمه

حضانة کودک، به عنوان نهادی حقوقی-فقهی، سرپرستی و تربیت طفل یا محجور را به منظور تأمین مصالح او شامل می‌شود و در تقاطع حقوق کودک، حقوق والدین و مصالح خانواده قرار دارد. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین ماهیت حضانة مادر در فقه امامیه است: آیا حضانة صرفاً حقی برای مادر است که امکان اسقاط آن وجود دارد، یا تکلیفی الزام‌آور است، یا در شرایط مختلف هر دو وجه را داراست؟ ابهام در ماهیت حقوقی حضانة، پیامدهای مستقیمی بر رویه‌های قضایی و وضعیت کودکان دارد.

پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که مطالعات متعددی به موضوع حضانة پرداخته‌اند. نجفی زرمهری (۱۳۹۷) در همایش ملی مطالعات و تحقیقات نوین، حضانة را در فقه و حقوق ایران بررسی کرده و ره (۱۴۰۲) در همایش بین‌المللی علوم سیاسی و حقوق، به چالش‌های حقوقی حضانة برای مادران پرداخته است. با این وجود، خلأ پژوهشی در زمینه تحلیل مستند و تفصیلی ادله نقلی و ارائه نظریه‌ای مبتنی بر تمایز ظروف به وضوح احساس می‌شود؛ چرا که پژوهش‌های پیشین عمدتاً به بیان کلیات و چالش‌های عملی بسنده کرده‌اند و کمتر به نقد نظام‌مند ادله و ارائه تحلیل نوین از نحوه جمع بین حق و حکم پرداخته‌اند.

این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است: ادله فقهی چه دلالتی بر ماهیت حضانة مادر دارند؟ نقدهای وارد بر نظریات سه‌گانه «حقانیت»، «حکمیت» و «تلفیقی» چیست؟ و نظریه برگزیده در تبیین ماهیت دوجبهی حضانة با تمایز بر اساس ظروف چگونه توجیه می‌شود؟ فرضیه پژوهش آن است که حضانة مادر دارای ماهیتی دوگانه است؛ در «ظرف تشاح و اختلاف» به مثابه حق قابل اسقاط و در «ظرف فقدان تشاح» به عنوان تکلیف الزام‌آور برای مادر جلوه می‌کند. این نظریه از ادله احقیت استنباط و با تقریب وجوب کفایی قابل اثبات است.

اهداف پژوهش عبارتند از: تبیین و نقد نظریات سه‌گانه فقهی درباره ماهیت حضانة، بررسی سندی و دلالتی ادله نقلی (شامل نه روایت) مربوط به احقیت مادر، و ارائه نظریه‌ای نوین مبتنی بر تمایز ظروف و تبیین چگونگی استنباط حکم از ادله احقیت. روش پژوهش توصیفی-

تحلیلی و رویکرد آن اجتهادی است؛ اطلاعات با شیوه کتابخانه‌ای گردآوری و با نقد سندی و دلالی و استنباط فقهی-اصولی تحلیل شده است.

نوآوری این پژوهش شامل چهار محور است: بررسی همه ادله حضانت مادر با تحلیل سندی و دلالی، نقد نظام‌مند سه نظریه و ادله آنها، ارائه نظریه برگزیده مبتنی بر «تأثیر ظروف بر ماهیت حضانت»، و استنباط وجوب کفایی از ادله احقیت. از جمله کاربردهای پژوهش می‌توان به غنابخشی به ادبیات فقهی در حوزه حقوق خانواده، ارائه مبنایی برای سیاست‌گذاری حقوقی منعطف، و کمک به رویه قضایی در حل دعاوی حضانت با در نظر گرفتن مصلحت کودک اشاره کرد.

۱. مفهوم‌شناسی

در ادامه، برای تبیین دقیق مسئله و تعیین جایگاه حضانت در نظام احکام شرعی، لازم است مفاهیم بنیادین این بحث روشن شود. بدین منظور، مفهوم‌شناسی بر سه محور اساسی استوار است: **حضانت، حق و حکم**. این سه مفهوم در پیوندی درونی با یکدیگر، مبنای تحلیل فقهی حضانت را تشکیل می‌دهند. تبیین نسبت آن‌ها نه تنها در فهم ماهیت حضانت، بلکه در تعیین آثار و پیامدهای فقهی و حقوقی آن نیز نقش تعیین‌کننده دارد.

۱.۱. تبیین مفهومی حضانت: سیر تحول معنایی از لغت تا فقه

حضانت به عنوان نهادی حقوقی و اجتماعی، سیر تحول معنایی قابل توجهی را در تاریخ اندیشه اسلامی طی کرده است. واکاوی ریشه‌شناختی این مفهوم نشان می‌دهد که تطور آن از معنایی عینی و فیزیکی به مفاهیم انتزاعی تربیتی و حقوقی، بر مبنای الگویی تدریجی و نظام‌مند صورت گرفته است.

در منابع لغوی کلاسیک، واژه‌ی «حَضَن» در اصل به فضای میان زیر بغل و پهلوی اطلاق می‌شود؛ از همین ریشه، فعل «احتضان» به معنای «در آغوش گرفتن» پدید آمده که ناظر به کنشی فیزیکی و ملموس است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۳، ص ۱۰۵). این معنا در دیگر منابع معتبر،

مانند/المحیط فی اللغة نیز تکرار شده است (صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۴۴۴).

تحول این واژه از بُعد فیزیکی به حوزه تربیتی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معنایی آن به شمار می‌آید. در این مرحله، «حضانة» به عنوان مصدر «حاضن» و «حاضنة»، بر شخصی اطلاق می‌شود که عهده‌دار پرورش و مراقبت کودک است. فراهیدی در این باره تصریح می‌کند: «الحضانة مصدر حاضن و حاضنة، و هما من یربّي الصبي» (همان). بدین سان، معنای واژه از «آغوش» به «پرورش و نگهداری» گسترش یافته است.

ابن فارس با رویکردی ریشه‌محور، عنصر معنایی مشترک در همه‌ی مشتقات این واژه را «حفظ و صیانت» می‌داند و می‌نویسد: «الحَضْنُ: الحَفْظُ و الصيانة» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۷۳). از این دیدگاه، کنش فیزیکی در آغوش گرفتن در انسان یا حیوان، در حقیقت جلوه‌ای از رفتار حفاظتی و نگهدارنده است که مبنای مفهومی حضانة را شکل می‌دهد.

در گام نهایی، مفهوم حضانة در متون فقهی ارتقایی ماهوی می‌یابد و از معنای تربیتی به سطحی حقوقی و ولایی منتقل می‌شود. تعبیر «الحضانة: ولایة و سلطنة» در تحریر الأحکام (علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ص ۱۲) گویای همین دگرگونی است؛ زیرا حضانة در این سطح، نه صرفاً کنشی عاطفی یا تربیتی، بلکه نهادی حقوقی با ویژگی‌های ولایی و اقتداری تلقی می‌شود. این تحول سه مرحله‌ای — از معناهای فیزیکی به تربیتی و سپس حقوقی — نمونه‌ای روشن از چگونگی تکوین مفاهیم حقوقی از بستر تجربه‌های زیستی و اجتماعی در تمدن اسلامی است؛ فرایندی که در آن، زبان عاطفه و مراقبت، به زبان حق و ولایت تبدیل شده است.

۱.۲. تحلیل معناشناختی واژه «حق» در منابع لغوی و سیر تحول مفهومی آن

بررسی تاریخی لغوی واژه‌ی «حق» نشان می‌دهد که این مفهوم از آغاز در کانون معنایی «ثبوت» و «مطابقت با واقع» جای داشته و به تدریج با گذار از ساحت فلسفی به حوزه‌ی فقهی و حقوقی، به یکی از بنیادی‌ترین مقولات نظام‌های حقوقی تبدیل شده است.

در منابع لغوی کلاسیک، معنای «حق» بر نوعی تقابل ذاتی با «باطل» استوار است. ابن منظور در لسان‌العرب با تعریف «حق» در برابر «باطل»، جمع آن را «حقوق» و «حقاق» ذکر

کرده و آن را ناظر به چیزی می‌داند که واقعیت و ثبوت دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ص ۴۹). به همین سان، جوهری در *الصاح* نیز به تضاد بنیادین میان «حق» و «باطل» اشاره کرده و تصریح می‌کند که صورت جمع «حقوق» از همین معنا برخاسته است (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ص ۱۴۶۰).

در تحلیل‌های معناشناختی عمیق‌تر، «ثبوت» به عنوان هسته‌ی مرکزی معنای این واژه تلقی شده است. مصطفوی در *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* می‌نویسد: «الحق هو الثبوت؛ و الباطل ما ليس له ثبوت» (مصطفوی، ۱۴۰۲ق: ج ۲، ص ۲۶۲). برپایه‌ی این تبیین، «حق» به هر امر ثابت، واقعی و مطابق با واقع اطلاق می‌شود، در حالی که «باطل» ناظر به امری است که فاقد واقعیت عینی و ثبات وجودی است.

از جمع این شواهد می‌توان نتیجه گرفت که محور معنایی «حق» در زبان عربی، سه مؤلفه‌ی اصلی دارد: ۱. «ثبوت و استقرار» به عنوان بنیاد معنایی، ۲. «مطابقت با واقع» به عنوان شاخص تمایز از باطل، و ۳. «استحقاق» به عنوان لازمه‌ی ثبوت در روابط انسانی. این سه لایه، مبنای شکل‌گیری مفهوم «حق» در معنای حقوقی آن را فراهم کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در اندیشه‌ی فقهی اسلامی، «حق» دیگر صرفاً امر مطابق با واقع نیست، بلکه به صورت نوعی «سلطه‌ی مشروع بر غیر» تعریف می‌شود.

بدین سان، سیر تحول معنایی واژه‌ی «حق» از یک مفهوم هستی‌شناختی (ثبوت و واقعیت) به مفهومی اعتباری و حقوقی (استحقاق و سلطه) نمایانگر فرایند گسترش مفاهیم فلسفی به حوزه‌ی فقه و حقوق است؛ فرایندی که در آن، زبان حقیقت، به زبان تکلیف و استحقاق تبدیل شده است.

حق در اصطلاح، نوعی حکم وضعی/تمیازی است که در شرایط «تشاح» و به منظور رعایت حال «ذی حق» جعل می‌شود. بنابراین، دو عنصر اساسی در ماهیت حق نقش دارد: نخست، تحقق آن در ظرف نزاع یا تراحم (تشاح)، و دوم، توجه به مصلحت صاحب حق. تمایز اصلی حق از ولایت نیز در همین دو عنصر نهفته است؛ زیرا در ولایت، نه تشاح مطرح است و نه مصلحت



ولی مورد نظر قرار می‌گیرد. بر این اساس، «حق» به معنای نوعی امتیاز اختصاصی است که تنها در شرایط تشاح معنا می‌یابد و هدف از جعل آن، رعایت منافع ذی‌حق است، نه مصالح دیگران. در نتیجه، در مواردی مانند حضانت، زمانی می‌توان از «حق» مادر سخن گفت که جعل امتیاز ناظر به مصلحت او باشد، نه مصلحت فرزند.

۱.۳. حکم

نظام حقوقی اسلام مبتنی بر احکام شرعی است که به‌عنوان مقررات الهی، چارچوب سامان‌دهی حیات انسانی را تعیین می‌کنند. این احکام، بر پایه حوزه تأثیر و نوع تنظیم‌گری، به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌شوند: احکام تکلیفی و احکام وضعی. احکام تکلیفی مستقیماً به افعال اختیاری مکلفان نظر دارند و به پنج قسم وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه تقسیم می‌شوند. این احکام ناظر بر رفتار مستقیم افرادند و از آن‌ها انجام یا ترک عملی خاص را مطالبه می‌کنند. در مقابل، احکام وضعی به‌صورت غیرمستقیم با افعال مکلفان ارتباط می‌یابند و به جای خطاب به فعل، ناظر به وضعیت‌ها و روابط هستند. برای نمونه، حکم به نجاست یک شیء، خود مستقیماً ناظر به فعل نیست، ولی در عرض آن، تکلیف اجتناب از آن را پدید می‌آورد (صدر، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۱۶۲).

با تطبیق این تقسیم‌بندی بر مفاهیم حقوقی، روشن می‌شود که مفاهیمی چون «حق» و «حضانت» در زمره احکام وضعی قرار می‌گیرند؛ زیرا مستقیماً به فعل مکلف نظر ندارند، بلکه موقعیت‌ها و روابط حقوقی‌ای را سامان می‌دهند که در پرتو آن، حقوق و تکالیفی برای افراد شکل می‌گیرد. در حقیقت، حقوق از مصادیق احکام وضعی‌اند، زیرا به‌جای امر و نهی، قلمروی از اختیارات و صلاحیت‌ها را برای اشخاص ایجاد می‌کنند. «حضانت» نیز در همین چارچوب تحلیل می‌شود؛ چراکه به‌عنوان مصداقی از ولایت، موقعیتی حقوقی را تعریف می‌کند که متضمن اختیارات و مسئولیت‌های معینی است.

در تحلیل حاضر، باید متذکر شد که تقابل «حق» و «حکم» از دقت مفهومی کافی برخوردار نیست؛ چرا که «حق» در منظومه فقهی، خود یکی از اقسام «حکم وضعی» محسوب می‌شود.

در واقع، حکم وضعی در برخی موارد به صورت «حق» (مانند حق خیار در عقد) و در موارد دیگری همچون «حضانت» — که مصداقی از «ولایت» است — تبلور می‌یابد. بنابراین، تقابل صحیح نه میان «حق» و «حکم»، بلکه میان «حق» و «ولایت» است. از این رو، در بحث از ماهیت حضانت، پرسش اساسی آن است که آیا حضانت از سنخ «حق» است یا از سنخ «ولایت»

۲. ادله فقهی حضانت مادر

در روایات مورد استناد فقها درباره نهاد حضانت، سه دسته روایت قابل شناسایی است که همگی بر **مشروط بودن اولویت مادر نسبت به فرزند** تأکید دارند. در یک دسته، این اولویت وابسته به **عدم مطالبه اجرت بیش از حد متعارف برای شیر دادن** است؛ در دسته‌ای دیگر، به **عدم ازدواج مجدد مادر** مشروط می‌شود؛ و در گروهی نیز، **خواست و اراده مادر** ملاک اصلی دانسته شده است.

در **دسته نخست**، مادر از حیث نگهداری و پرستاری فرزند، «أحق بالولد» شمرده شده است، مشروط بر آن که اجرتی غیرمتعارف برای شیر دادن مطالبه نکند. در نتیجه، حق مادر تا زمانی معتبر است که آن را با درخواست اجرت نامتعارف، به عامل نزاع تبدیل نکند. این دسته شامل چهار روایت از راویان **داود بن حصین**، **حلبی**، **ابی الصباح الكنانی** و **فضل بن ابی العباس** است.

روایت داود بن حصین که **کلینی** در *الکافی* و **شیخ طوسی** در *التهذیب* با اندک اختلافی در عبارت («إِلَّا أَنْ ذَلِك» در برابر «إِلَّا أَنْ رَأَى ذَلِك») نقل کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۰۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۵)، از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ) روایت شده است. مضمون روایت چنین است که تا زمانی که کودک در دوران شیرخوارگی است، در حضانت میان پدر و مادر برابر است؛ پس از شیر گرفتن، پدر نسبت به او «أحق» است؛ و در صورت فوت پدر، مادر از «عَصَبه» احق خواهد بود. همچنین اگر پدر کسی را یافت که کودک را با اجرتی کمتر شیر دهد، حق دارد او را از مادر بگیرد، مگر آنکه باقی ماندن کودک نزد مادر برای او خیر و مصلحت‌مندتر باشد.

از نظر **سند**، تمامی راویان —از جمله *أبو علی الأشعری (احمد بن/ادریس قمی)*، *الحسن بن علی*، *العباس بن عمرو/دود بن حصین* —براساس گزارش های رجالی نجاشی (۱۳۶۵ش: ص ۹۲، ۶۲، ۲۸۱، ۱۵۹) **ثقه** و معتبرند؛ بنابراین، روایت از حیث سند صحیح و قابل اعتماد است.

از نظر **دلالیت**، روایت بر سلسله مراتب اولویت در حضانت دلالت دارد: در دوران شیرخوارگی، اشتراک والدین؛ پس از آن، احقیق پدر؛ و در صورت فوت پدر، تقدم مادر بر عصبه. همچنین در فرض مطالبه ی اجرت غیرمتعارف، پدر مجاز به جداسازی کودک از مادر است، هرچند از نظر مصلحت کودک، ماندن نزد مادر ترجیح داده شده است.

روایت دوم را **کلینی** در *الکافی* نقل کرده است: امام صادق علیه السلام می فرماید زن بارداری که طلاق داده شده، تا زمان زایمان مستحق دریافت نفقه است و در صورتی که حاضر باشد کودک را به همان اجرتی که زن دیگری می پذیرد شیر دهد، نسبت به فرزندش «أحق» است؛ زیرا خداوند فرموده است: **(لَا تُضَارُّوَالِدَةَ يُولَدُهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهَا يُولَدُهَا وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ)** (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۱۰۳).

از نظر **سند**، تمامی راویان موثق اند و «الحلبی» همان عبیدالله بن عبدالله الحلبی است که نجاشی او را از ثقات دانسته است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ص ۲۳۰).

از نظر **دلالیت**، همانند روایت داود بن حصین، تعبیر «أحق» به کار رفته است. این تعبیر نشان می دهد که امام علیه السلام اولویت مادر را از باب حق بیان کرده است، نه از باب تکلیف. تفاوت این روایت با روایت پیشین در آن است که متعلق احقیق در اینجا به صورت **مطلق «ولد»** آمده است (وَهِيَ أَحَقُّ يُولَدُهَا)، نه به طور خاص «پسر»؛ ازاین رو، دلالت آن عام تر و شامل هر دو جنس کودک می شود.

روایت سوم را **کلینی** در *الکافی* نقل کرده است. براساس این روایت، امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مرد، همسر باردار خود را طلاق دهد، باید تا زمان زایمان، نفقه او را بپردازد؛ پس از تولد کودک، اجرت شیر دادن به مادر پرداخت می شود و پدر حق ندارد او را در این اجرت متضرر کند، مگر آنکه زنی دیگر با اجرت کمتر حاضر به رضاع باشد. در این صورت، اگر مادر به همان

اجرت کمتر رضایت دهد، تا زمان پایان دوره‌ی شیرخوارگی، نسبت به فرزند خود «أَحَقُّ» است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۴).

از نظر **سند**، تمامی راویان ثقه‌اند، جز محمد بن فضیل که درباره او اختلاف نظر وجود دارد. **شیخ طوسی** در دو موضع از *الرجال*، او را تضعیف و از غالیان دانسته است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ص ۳۴۳، ۳۶۵)، اما **شیخ مفید** در *اصحاب العدد* با تصریح به عدم طعن در او و مشایخش، وی را موثق شمرده است (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۲۵-۳۱). بر پایه همین مبنا، **علامه خویی** نیز در *معجم رجال الحدیث* وثاقت وی را پذیرفته است (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۸، ص ۱۵۳). براین اساس، سند روایت قابل اعتماد است.

از نظر **دلالت**، روایت ناظر به «حق رضاع» مادر است و تصریح می‌کند که در فرض رضایت مادر به اجرت مساوی یا کمتر نسبت به مرضعه دیگر، او در حضانت و شیر دادن فرزند خود «أَحَقُّ» است (فَهِيَ أَحَقُّ بِأَيِّهَا حَتَّى تَقْطَعَهُ). بدین ترتیب، محور روایت بر **احقیّت مشروط مادر** است، نه بر استقلال مطلق او در امر حضانت یا رضاع.

روایت چهارم را **کلینی** در *الکافی* نقل کرده است. بر اساس آن، **فضل بن ابی العباس** از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مرد نسبت به فرزندش **أَحَقُّ** است یا زن؟ امام فرمود: «مرد **أَحَقُّ** است»، اما اگر زن **مطلّقه** بگوید: «من فرزندم را به همان اجرتی که دیگر زنان شیر می‌دهند، شیر می‌دهم»، در این صورت، او نسبت به فرزندش **أَحَقُّ** خواهد بود (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۴).

از نظر **سند**، همه راویان موثق‌اند، جز **مُعَلّی بن محمد** که نجاشی او را «مضطرب الحدیث و المذهب» دانسته است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ص ۴۱۸). این توصیف، به معنای نفی وثاقت مطلق نیست، بلکه تنها بیانگر ضعف در ضبط برخی نقل‌هاست. گروهی از فقها با استناد به تواتر نقل از او و اعتماد **کلینی** بر روایاتش، وثاقت وی را پذیرفته‌اند (زنجانی، ۱۴۱۹ق: ج ۷، ص ۲۰۷۶؛ خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۹، ص ۲۸۰). بنابراین، سند روایت از درجه اعتبار برخوردار است.

از نظر **دلالت**، روایت به صراحت بر محور «**أَحَقِّیَّت**» والدین نسبت به فرزند است. در این روایت، دو بار تعبیر «**أَحَقُّ**» آمده است: نخست در پرسش **فضل بن ابی العباس** («الرَّجُلُ أَحَقُّ



بُولَدِهِ أُمِّ الْمَرْأَةِ؟» و سپس در پاسخ امام علیه السلام در فرض رضایت مادر به اجرت متعارف («فَهِیَ أَحَقُّ بِهِ»). بدین ترتیب، روایت بر **احقیق مشروط مادر در فرض تعادل اجرت** دلالت دارد و در عین پذیرش اصل تقدم پدر، نقش اراده و توافق مادر را در حفظ پیوند حضانت برجسته می‌سازد.

دسته دوم از روایات، احقیق مادر نسبت به فرزند را مقید به شرط عدم ازدواج مجدد دانسته‌اند. بر اساس این روایات، با وقوع ازدواج جدید، حق تقدم مادر در سرپرستی از بین می‌رود و به دیگری منتقل می‌شود. مجموعه‌ی این روایات، از جمله روایت منقری، فضیل بن یسار، داود رقی و ایوب بن نوح، همگی بر مشروط بودن احقیق مادر تأکید دارند.

در روایت منقری آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره‌ی زن و شوهری که پس از طلاق دارای فرزندی هستند پرسیده شد، حضرت فرمود: «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُوجَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۵). سند روایت از نظر رجالی با اشکالاتی مواجه است؛ زیرا «المنقری» نزد برخی موثق و نزد برخی تضعیف شده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۸۴؛ غضائری، ۱۴۲۲ق: ۶۵) و قول نجاشی در تعارض، مقدم دانسته شده است (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ص ۲۵۸). همچنین «علی بن محمد القاسانی» به تصریح شیخ طوسی ضعیف است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ص ۳۸۸) و «القاسم بن محمد» نیز توثیق مشخصی ندارد (داود، ۱۳۴۲ش: ص ۴۹۴). افزون بر این، ارسال روایت (عمن ذکره) موجب تضعیف بیشتر سند است.

از نظر دلالت، روایت بر «احقیق مادر نسبت به فرزند» دلالت دارد، بدون آنکه جنسیت فرزند در آن نقشی داشته باشد. تفاوت این روایت با دسته‌ی نخست آن است که در اینجا پایان احقیق مادر به ازدواج مجدد او محدود شده است («ما لم تنزوج»)، در حالی که در روایات پیشین، این پایان به زمان فطام فرزند وابسته بود.

در روایت **فضیل بن یسار** نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر زن آزادی که با مرد عبد ازدواج کند و فرزندی از او داشته باشد، نسبت به فرزند خود «أَحَقُّ» است، به شرط آنکه فرزندان آزاد باشند. اما هنگامی که مرد آزاد شود، پدر نسبت به فرزند «أَحَقُّ» می‌گردد، زیرا مقام پدر موجب تقدم او در احقیق می‌شود (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۴۳۵).

از نظر **سند**، تمامی راویان ثقه هستند و مراد از «أبی ایوب»، «ابراهیم بن عیسی آبی ایوب»

است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ص ۲۰).

از نظر **دلالت**، روایت دو بار از واژه «أَحَقُّ» استفاده کرده است: نخست در حق مادر و سپس در حق پدر. احقیّت مادر مشروط به آن است که پدر عبد باشد و فرزندان آزاد باشند، به این معنا که بردگی پدر مانع تقدم او در احقیّت نسبت به فرزند می‌شود. بدین ترتیب، روایت محور احقیّت مشروط والدین نسبت به فرزند را در شرایط اجتماعی و حقوقی خاص تأکید می‌کند. در روایت **داود رقی** آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: زنی آزاد که با مرد عبد ازدواج کرده و فرزندی از او دارد، پس از طلاق و ازدواج مجدد، اگر مرد مملوک بخواهد فرزندان را از مادر بگیرد و ادعا کند «من أَحَقُّ به فرزندان هستم»، نمی‌تواند این کار را انجام دهد تا زمانی که آزاد شود. در این دوره، مادر نسبت به فرزندان «أَحَقُّ» است و پس از آزادی مرد، پدر نسبت به فرزندان احق می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۵).

از نظر **سند**، تمامی افراد راوی ثقة‌اند، به جز **داود الرقی** (**داود بن کثیر الرقی**) که نجاشی او را ضعیف دانسته است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ص ۱۵۶)، اما **شیخ طوسی** او را موثق شمرده است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ص ۳۳۶). در تعارض، **محقق خویی** قائل به تساقط سند شده است (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ص ۱۲۴). دلیل قابل اعتماد بودن روایت، ارتباط او با **حسن بن محبوب** است که از اصحاب اجماع محسوب می‌شود.

از نظر **دلالت**، عبارت «فَلَمْ تُقِمَّ مَعَ وَلَدِهَا» نشان می‌دهد که مادر ازدواج کرده اما فرزندان را ترک نکرده است و نزاع بر سر احقیّت معنا پیدا می‌کند. روایت همزمان از واژه‌های «أَخَذَ» و «أَحَقُّ» استفاده کرده است. متعلق احقیّت «ولد» است و مقید به جنسیت کودک نشده است.

روایت **ایوب بن نوح** تعیین **زمان وجوب تصرف پدر در فرزند** را بیان می‌کند و صراحتاً از «أَخَذَ فرزند» استفاده کرده است، نه «أَحَقَّت مادر». براساس آن، پدر از سن هفت سالگی **مکلف است** فرزند را بر عهده گیرد؛ قبل از آن دوره، حضور فرزند نزد مادر فرض می‌شود، اما احقیّت مطلق مادر ذکر نشده است (حرعاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۱، ص ۴۷۲).

از نظر **سند**، این روایت دارای دو مسیر است: مسیر الجوهری ضعیف گزارش شده است



(نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ص ۸۵؛ طوسی، ۱۴۲۰ ق: ص ۷۸)، در حالی که مسیر الحمیری معتبر و قابل اعتماد تلقی می‌شود (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ص ۲۱۹؛ طوسی، ۱۴۲۰ ق: ص ۲۹۴). از نظر دلالت، روایت عمدتاً بر تکلیف شرعی پدر پس از هفت سالگی تأکید دارد و حق مطلق مادر پیش از این دوره را تعیین نمی‌کند. به طور خاص، عبارت «یجب» غالباً به معنای وجوب شرعی فهمیده می‌شود و نه اعطای حق مطلق؛ این نشان‌دهنده چارچوب قانونی و فقهی مسئولیت والدین است و تأکید بر التزام آنان به انجام وظایف حضانت در محدوده زمانی مشخص دارد.

دسته سوم از روایات احقیقت، روایت منفرد است که نشان می‌دهد که احقیقت مادر نسبت به فرزند مشروط به خواست و اراده شخصی او است. در آن آمده است که شخصی به امام صادق علیه السلام نوشت: زنی دارم و از او فرزندی دارم و او را آزاد گذاشته‌ام. امام فرمود: «زن احق به فرزند است تا زمانی که کودک به هفت سالگی برسد، مگر آنکه زن خود بخواهد خلاف آن عمل کند» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق: ج ۳؛ ص ۴۳۵).

از نظر سندی، تمامی روایان معتبر و ثقه‌اند و پاسخ امام علیه السلام مستند به کلام معصوم است؛ بنابراین حجیت روایت محفوظ است.

از نظر دلالت، محور روایت بر احقیقت مادر نسبت به فرزند است. ویژگی متمایز این روایت آن است که حتی در چارچوب احقیقت کلی مادر، رضایت و اراده شخصی مادر نقش تعیین‌کننده در ادامه یا انتقال حق سرپرستی به پدر دارد.

۳. بررسی نظریه حق یا حکم بودن حضانت مادر

در فقه و حقوق خانواده، سه دیدگاه اصلی درباره ماهیت حضانت مادر وجود دارد: برخی آن را حق مادر می‌دانند، برخی تکلیف مادر و برخی ترکیبی از حق و تکلیف می‌دانند.

۳.۱. دیدگاه قائلان به «حق بودن حضانت مادر»

نظریه اول معتقد است که حضانت برای مادر حق است. حامیان این دیدگاه عمدتاً بر دو دلیل استوارند:



دلیل اول: عدم اجبار مادر در پذیرش حضانت

بر اساس این استدلال، مادر در پذیرش حضانت مجبور نیست و می‌تواند آن را نپذیرد. (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق: ج ۱۲، ص ۱۶۲) این دیدگاه را بیان می‌کند. صاحب ریاض در استدلال خود به عبارت شهید اول استشهاد می‌کند، جایی که شهید می‌گوید: «لو امتنعت الأم من الحضانة صار الأب أولى به، ولو امتنعا معاً فالظاهر إجبار الأب» (شهید اول، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۹۶).

استناد صاحب ریاض به این عبارت، نشان می‌دهد که چون مادر می‌تواند از حضانت امتناع کند، حضانت برای او حق است؛ اما از آنجا که در صورت امتناع مادر، پدر ناچار به حضانت می‌شود، برای پدر حضانت حکم است

اشکالات وارده بر «دلیل اول»

در بررسی «دلیل اول» چند اشکال بنیادین قابل طرح است. مهم‌ترین آن‌ها چنین است:

اشکال اول: نالی فاسد تعدد حاضن

اگر حضانت برای مادر «حق» و برای پدر «تکلیف» تلقی شود، و مادر حق خود را اعمال کند (یعنی حضانت را بپذیرد)، معنای صریح این ترکیب آن خواهد بود که در همان بازه زمانی هم مادر حاضن محسوب می‌شود و هم پدر — زیرا تکلیف پدر همچنان به قوت خود باقی است. این وضعیت به «تعدد حاضن» می‌انجامد که با قواعد فقهی و حقوقی متعارف درباره تعیین حاضن سازگاری ندارد و پیامدهای فنی و نهادی نامطلوبی ایجاد می‌کند (مثلاً ابهام در تعیین اولویت اجرایی، اختیار اتخاذ تصمیمات تربیتی و نگهداری روزمره، و تعارض در اعمال حقوق و تکالیف).

اشکال دوم: تعارض با اطلاق حق در فرض فقدان پدر

اگر حضانت برای مادر به صورت مطلق «حق» دانسته شود، این پرسش پیش می‌آید که در فرض فوت پدر یا فقدان صلاحیت او برای حضانت، آیا مادر همچنان می‌تواند از پذیرش



حضانة امتناع کند؟ در حالی که بنابر تصریح فقهی (انصاری و همکاران، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۳۱۴) و حکم صریح قانون مدنی، در چنین فرضی حضانة الزاماً بر عهده مادر قرار می‌گیرد. ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «در صورت فوت یکی از ابوین، حضانة طفل با آن که زنده است خواهد بود، هرچند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.»

بر اساس این نص، حضانة در فرض فوت پدر به طور قهری به مادر منتقل می‌شود و او حق امتناع ندارد. بنابراین، نمی‌توان حضانة را به طور مطلق حق دانست؛ زیرا در پاره‌ای از فروض، مادر از امتناع منع شده و ملزم به عهده‌داری حضانة می‌شود. این الزام نشان می‌دهد که دست‌کم در برخی موارد، حضانة برای مادر صرفاً «حق» نیست، بلکه واجد جنبه‌ای تکلیفی نیز هست.

اشکال سوم: تعارض روایات دال بر حق بودن حضانة پدر با تکلیف بودن آن

اشکال دیگر بر «دلیل اول» این است که در شماری از روایات، حضانة به صراحت به عنوان «حق» برای پدر معرفی شده است. از جمله در روایت داود بن حصین از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «فَإِذَا فُطِمَ فَأَلَّابُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْأُمِّ» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۰۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۵). تعبیر «أَحَقُّ» به روشنی دلالت بر «حق بودن» حضانة برای پدر دارد.

با این حال، در استدلال دیدگاه نخست، حضانة برای پدر نه به عنوان «حق»، بلکه به عنوان «تکلیف» تلقی شده است؛ زیرا فرض بر این بود که در صورت امتناع مادر، پدر الزاماً مکلف به حضانة می‌شود. این جمع‌بندی در ظاهر با مدلول روایات یادشده ناسازگار است. اگر حضانة در نصوص معتبر روایی به عنوان «حق پدر» تثبیت شده است، چگونه می‌توان هم‌زمان او را مکلف به انجام آن دانست؟ جمع میان «حق بودن» و «تکلیف بودن» در یک مورد، بدون تبیین نسبت آن دو، موجب ابهام مفهومی است.

دلیل دوم: حق بودن حضانة و تسامح در تعبیر به ولایت

دومین استدلال قائلان به «حق بودن حضانة مادر» آن است که در بسیاری از منابع روایی

و فقهی، از حضانت با تعبیر «حق» یاد شده است. برای مثال، کلینی در *الکافی* (۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۴) واژه‌ی «حق» را در بیان حکم حضانت مادر به کار برده است. ظاهر این گونه شواهد دلالت دارد بر اینکه حضانت برای مادر، ماهیتی «حقّی» دارد نه «تکلیفی» یا «ولایی».

در مقابل، هرچند برخی فقیهان در آثار خود از تعبیر «ولایت» برای حضانت استفاده کرده‌اند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق: ج ۲، ص ۱۳۹)، پیروان این دیدگاه معتقدند کاربرد واژه‌ی «ولایت» در این زمینه، صرفاً **تعبیری تسامحی** است. چنان که محمد جواد فاضل در *پاورقی موسوعة احکام الأطفال وأدلتها* (۱۴۲۹ق: ج ۳، ص ۲۸۷) تصریح کرده‌اند، اطلاق «ولایت» بر حضانت نادرست و از باب تسامح در تعبیر است؛ زیرا حضانت حقّی است که مادر در پذیرش یا ترک آن مختار است، در حالی که ولایت، از سنخ تکالیف الزام‌آور به شمار می‌آید و پذیرش آن بر مکلف واجب است. در بررسی «دلیل دوم» چند اشکال بنیادین قابل طرح است. مهم‌ترین آن‌ها چنین است:

اشکال نخست: عدم توجیه تسامح در اطلاق ولایت بر حضانت

مطابق ادعای مطرح شده در دلیل دوم، اطلاق مفهوم «ولایت» بر «حضانت» صرفاً مبتنی بر تسامح است. این در حالی است که در تعاریف فقهی، حضانت به «سرپرستی و رسیدگی به امور فرزند» (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق: ج ۲، ص ۱۳۹) تعریف شده که عیناً با تعریف ولایت، یعنی «سرپرستی و اداره امور مولی علیه» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۲) منطبق است. از این رو، ادعای تسامحی بودن این اطلاق فاقد وجهت علمی است؛ زیرا ماهیت حضانت، چیزی جز سرپرستی نیست و سرپرستی نیز عیناً مصداق ولایت محسوب می‌شود. علاوه بر این، بسیاری از فقها همچون محقق حلی در «شرائع الإسلام» (۱۴۰۸ق: ج ۳، ص ۲۲۷)، شیخ طوسی در «المیسوط» (۱۳۸۷ق: ج ۳، ص ۳۳۸) و علامه حلی در «تذکرة الفقهاء» (۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۲۷) به صراحت، حضانت را مصداقی از ولایت دانسته‌اند.

اشکال دوم: مغالطه در مفهوم حق بودن حضانت برای والدین

مفاد ظاهری دلیل دوم حاکی از آن است که حضانت به عنوان حقّی برای هر دو والد (پدر و



مادر) تلقی شده است. این در حالی است که به موجب ادله فقهی، نمی‌توان برای پدر و مادر به طور همزمان «حق الحضانة» قائل شد، بلکه در هر مقطع، تنها یکی از آنان «أَحَقُّ» به حضانت شناخته می‌شود. مفاد تمامی روایات وارد شده در این باب نیز مبتنی بر «أَحَقِّيَّت» یکی از والدین است، نه انتساب همزمان این حق به هر دو طرف. بنابراین، استدلال مذکور ناظر به وضعیت واقعی احکام حضانت نبوده و دچار مغالطه است.

۳،۲. دیدگاه دوم: قائلان به «حکم بودن حضانت»

نظریه دوم بر این باور است که حضانت برای مادر، «حکم» است نه «حق». طرفداران این دیدگاه، استدلال خود را بر دو پایه استوار کرده‌اند.

دلیل نخست: ولایت بودن حضانت و تسامح در تعبیر به «حق»

به باور این گروه، حضانت از سنخ ولایت است و ولایت در فقه، «حکم» محسوب می‌شود نه «حق». از این رو، تعبیر «حق حضانت» در برخی روایات و متون فقهی، استعمالی تسامحی است (انصاری شیرازی و همکاران، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۳۱۶).

در تبیین این تعبیر گفته شده است که اطلاق «حق» بر حضانت از باب تصرف در معنای آن است؛ به این معنا که حضانت واجبی کفایی است و واژه‌ی «حق» در اینجا ناظر به اختیار در انجام تکلیف است، نه دلالت بر حق اصطلاحی (همان، ج ۱، ص ۳۱۳). بر این اساس، اگر مادر اقدام به حضانت کند، تکلیف از پدر ساقط می‌شود؛ همان گونه که در سایر واجبات کفایی، اقدام یک مکلف موجب سقوط تکلیف از دیگران می‌گردد.

از همین رو، هنگامی که گفته می‌شود: «إِذَا كَانَ الْأَبُ وَاجِدًا لَشُرَائِطِ الْحَضَانَةِ وَاخْتَارَهَا فَلِلْأُمِّ إِسْقَاطُ حَقِّهَا وَإِنْ كَانَتْ وَاجِبَةً عَلَيْهَا»، مقصود آن است که وجوب حضانت بر مادر، از سنخ وجوب کفایی است؛ بدین معنا که تکلیف در ابتدا متوجه هر دو والد است، اما با اقدام یکی از آن دو، وجوب از دیگری ساقط می‌شود. بنابراین، «حق حضانت مادر» در این دیدگاه به معنای سقوط وجوب حضانت از مادر پس از اقدام پدر است، نه ثبوت حق اصطلاحی برای او.



در بررسی «دلیل نخست» این دیدگاه، چند اشکال اساسی قابل طرح است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

اشکال نخست

اصل بر آن است که واژه‌ی «حق» در ادله‌ی فقهی، بر معنای اصطلاحی خود حمل شود؛ زیرا استعمال حقیقی بر استعمال تسامحی مقدم است. از این رو، ادعای تسامحی بودن تعبیر «حق» در باب حضانت، خلاف ظاهر الفاظ است و تنها در صورتی پذیرفتنی خواهد بود که **قرینه‌ای معتبر بر عدم اراده‌ی معنای اصطلاحی اقامه شود**. در غیر این صورت، باید «حق حضانت» را در همان معنای حقیقی و اصطلاحی آن دانست.

اشکال دوم: ناتوانی وجوب کفایی در تبیین ادله‌ی احقیت

وجوب کفائی با مضمون ادله‌ی «أَحْقِیَّت» سازگار نیست. فرض ادله‌ی «أَحْقِیَّت» ناظر به **مورد نزاع والدین** در سرپرستی فرزند است؛ یعنی جایی که هر دو خواهان حضانت‌اند و تعیین یکی از آنان به عنوان اولی‌تر، برای رفع اختلاف ضرورت دارد. بنابراین، اگر حضانت صرفاً واجب کفایی باشد، نزاع مذکور اساساً منتفی است؛ زیرا در واجبات کفایی، با اقدام یکی از مکلفان، تکلیف از دیگری ساقط می‌شود و زمینه‌ی نزاع باقی نمی‌ماند.

به عنوان نمونه، در روایت «داود زقی» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۵)، به محض آگاهی شوهر از ازدواج مجدد همسرش، درصدد گرفتن فرزندان برمی‌آید؛ اما امام علیه السلام تصریح می‌فرماید که تا زمانی که مرد در حال عبودیت است، حتی با وجود ازدواج همسر، حق گرفتن فرزندان را ندارد. این تصریح نشان می‌دهد که مسئله ناظر به تعیین/احقیت یکی از والدین در فرض نزاع است، نه صرف وجوب کفایی حضانت. بنابراین، استناد به قاعده‌ی وجوب کفایی برای تبیین حضانت، از تبیین مقصود شارع در ادله‌ی احقیت ناتوان است.

دلیل دوم: تخصیص ادله احقیت نسبت به ولایت پدر

استدلال دوم حامیان «حکم بودن حضانت» مبتنی بر تحلیل سه سطحی است:

نخست، اثبات حق حضانت برای مادر بر اساس ادله احقیت

ادله متعددی از «احقیت» مادر نسبت به فرزند، حق حضانت را برای او تثبیت می‌کند. میان فقها در اصل حق مادر در حضانت اختلافی نیست و اختلاف تنها در مدت آن است. برخی حضانت مادر را نسبت به پسر تا دو سال و نسبت به دختر تا هفت سال می‌دانند، و گروهی دیگر این مدت را برای هر دو جنس تا هفت سال مقرر کرده‌اند. این ادله نشان می‌دهند که در بازه زمانی مشخص، حق سرپرستی و حضانت به مادر تعلق دارد.

دوم، ماهیت ولایتی حضانت

حضانت به معنای سرپرستی و اداره امور کودک است و این تعریف، با مفهوم «ولایت» تطابق دارد. بنابراین، حضانت ماهیتاً نوعی ولایت محسوب می‌شود.

سوم، امتناع تعدد اولیاء در عرض یکدیگر

جعل ولایت برای دو نفر (پدر و مادر) به صورت هم‌عرض نسبت به یک مولی علیه (کودک) نقض غرض تشریع است؛ زیرا غرض از نصب ولی، تأمین مصالح مولی علیه و دفع ضرر از اوست و تعدد اولیاء در عرض یکدیگر به تضاد در تصمیم‌گیری و احتمال اضرار به کودک می‌انجامد. بر اساس قاعده «نقض غرض»، شارع برای هر دو طرف ولایت هم‌زمان جعل نکرده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۶۵۳؛ بحرانی، بی‌تا: ج ۱۰ق ۲، ص ۳۳۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۳۱، ص ۲۹۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به سه مقدمه فوق، مادر در مدت زمان مشخصی حق حضانت دارد و با انطباق حضانت بر ولایت و جلوگیری از تعدد اولیاء، ولایت در این دوره منحصرأً به مادر تعلق دارد و پدر در آن بازه فاقد ولایت است.

اشکال بر دلیل دوم: غفلت از مفهوم «حق حضانت»

یکی از اشکالات مهم بر دلیل دوم حامیان «حکم بودن حضانت»، بی‌توجهی به واژه «حق»

در ادله است. در استدلال آنان، تمام تأکید بر ولایت حضانت و عدم ولایت پدر در بازه زمانی تصرف مادر است، اما به معنای اصطلاحی «حق الحضانه» توجه نشده است. در واقع، مادر «حضانت» ندارد، بلکه «حق الحضانه» دارد و این حق مستلزم اختیار است؛ به عبارت دیگر، اعمال حضانت برای مادر اجباری نیست.

ظاهر ادله حضانت نشان می‌دهد که حضانت برای مادر «حق» است و نه تکلیف مطلق (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۱، ص ۴۷۱). یکی از آثار حق این است که مادر می‌تواند آن را اعمال نکند و اجبار بر او جایز نیست (نائینی، ۱۳۷۳ق: ج ۱، ص ۴۲؛ عاملی، شهید اول، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۹۶). همچنین در برخی از ادله، اعمال حضانت به مشئیت مادر واگذار شده است، به گونه‌ای که اگر بخواهد آن را اجرا می‌کند و اگر نخواهد، اجرا نمی‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۱، ص ۴۷۲). بنابراین مادری که حضانت برای او «حق» محسوب می‌شود، وجوبی نسبت به اجرای آن ندارد و دلیل دوم که تماماً بر ولایت حضانت و عدم ولایت پدر تأکید دارد، این نکته مهم را نادیده گرفته است.

۳.۳. دیدگاه سوم: تحلیل ماهیت دوگانه حضانت: حق و تکلیف در تقابل حقوقی

حضانت به عنوان نهادی حقوقی، دارای ماهیتی دوگانه است که همزمان هم «حق» محسوب می‌شود و هم «تکلیف». این دوگانگی از آن جهت قابل تحلیل است که در منظومه حقوقی، حق و تکلیف با یکدیگر ملازم هستند؛ به گونه‌ای که تثبیت حق، به تبع آن موجب استقرار تکلیف می‌گردد، خواه این تکلیف متوجه صاحب حق باشد یا دیگران (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ق: ج ۱، ص ۸۰). برای نمونه، کسی که از حق تحجیر برخوردار است، دیگران مکلف به رعایت آن هستند. این منطق در ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی ایران نیز متجلی شده است، جایی که حضانت هم به عنوان «حق» و هم به عنوان «تکلیف» والدین مطرح شده است (منصور، ۱۴۰۴ق: ص ۶۱؛ لنگرودی، ۱۴۰۰ش: ج ۳، ص ۱۶۶۶).

از منظر تحلیلی، خانواده از یک سو مکلف به تربیت جسمانی و روانی کودک است و از سوی دیگر دارای ولایت است که تصرفات او در این زمینه نافذ بوده و دیگران را از مداخله باز می‌دارد.



به بیان دقیق‌تر، هنگامی که حضانت به عنوان «حق» مطرح می‌شود، مقصود جلوگیری از مداخله دیگران است؛ و وقتی آن را به عنوان «حکم» می‌خوانیم، منظور الزام والدین به انجام این مسئولیت است.

در نگاهی عمیق‌تر، می‌توان دو سطح حق و حکم حضانت را تفکیک کرد:

۱. **از منظر والدین:** حضانت حقی است برای آنان و حکم آن، منع دیگران از دخالت در اجرای آن است.

۲. **از منظر فرزند:** حضانت حقی است برای کودک و حکم آن، الزام والدین به ایفای مسئولیت تربیتی است.

پرسش محوری در حوزه فقه تربیتی آن است که ماهیت وجوب این تکلیف از چه نوع است؛ آیا وجوبی «عینی» است یا «کفایی»؟ و وظیفه عمومی مردم در قبال این تکلیف چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند واکاوی دقیق و استناد به منابع فقهی و حقوقی مرتبط است (اعرافی، ۱۳۹۵ش: ج ۱۷، ص ۹۰).

در بررسی نظریه سوم چند اشکال وجود دارد

اشکال اول بر نظریه سوم: عدم لحاظ معنای اصطلاحی «حق» در کلام نظریه پردازان

نقد اصلی بر نظریه سوم آن است که واژه «حق» در تحلیل ایشان، به معنای اصطلاحی حقوقی به کار نرفته است. آنچه در کلام ایشان مطرح شده، صرفاً یکی از آثار حق است، یعنی عدم جواز دخالت دیگران در محدوده‌ای که موضوع حقوقی فرد قرار دارد. این اثر، به خودی خود نشان‌دهنده «حق» اصطلاحی نیست و مشابه آثار دیگر احکام وضعی و تکلیفی نیز هست. برای مثال، اگر زید مالک خانه‌ای باشد، تصرف دیگران در محدوده ملکیت او حرام است؛ این بدان معنا نیست که تعبیر «حق مالکیت زید» به معنای اصطلاحی و مستقل صحیح است، بلکه صرفاً بیان یکی از آثار وضعی مالکیت است. به عبارت دیگر، هرچند ممکن است تسامحاً گفته شود که «زید نسبت به این خانه حق دارد»، اما این «حق» یک حکم وضعی در کنار سایر احکام وضعی است و نه حق مستقل اصطلاحی.

بنابراین، ادعای اینکه حضانت «حق» مادر است، بدون تحلیل دقیق معنای اصطلاحی حق و تمایز آن از آثار حق، از نظر منطقی و فقهی محل اشکال است.

اشکال دوم بر نظریه سوم: ناسازگاری میان «حق» و «تکلیف» نسبت به صاحب حق

نقد اساسی دوم بر نظریه سوم این است که ادعای هم‌زمان بودن حق و تکلیف برای مادر، با ماهیت «حق الحضانه» ناسازگار است. به بیان دقیق‌تر:

۱. حق به لحاظ اصطلاحی، همواره متوجه ذی حق است و تکلیف متوجه دیگران. بنابراین، وقتی گفته می‌شود مادر حق الحضانه دارد، این حق فقط مالکیت او بر تصمیم و تصرف در حضانت را نشان می‌دهد و نمی‌توان به او تکلیفی نسبت داد. تکلیف همواره برای دیگری مقرر می‌شود، نه برای صاحب حق.

۲. استدلال نظریه سوم که حضانت والدین حق و تکلیف فرزند را هم ایجاد می‌کند، فاقد وجهت است؛ زیرا حق فرزند بر سرپرستی شدن توسط والدین، متفاوت از حق الحضانه والدین است و نیازمند جعل مستقل دیگری به نام «حق سرپرستی شدن فرزند» است. این دو حق ماهیتاً مجزا هستند و نمی‌توان یکی را به دیگری نسبت داد.

۳. به طور مشابه، کسی که «حق اختیار» (حق الخيار) دارد، هیچ تکلیفی نسبت به همان اختیار ندارد. ماهیت حق رعایت جانب ذی حق را تضمین می‌کند، در حالی که تکلیف الزام مکلف را بدون توجه به مالکیت ذی حق ایجاد می‌کند. بنابراین، تلقی اینکه مادر هم‌زمان «حق الحضانه» دارد و مکلف به حضانت است، از منظر فقهی و منطقی قابل اثبات نیست و با قواعد اصولی حقوق تضاد دارد.

اشکال سوم: نادیده گرفتن ماهیت زمانی حق الحضانه

یکی از نقدهای اساسی بر نظریه سوم آن است که حق الحضانه در کلام مدافعان این نظریه به‌طور مطلق برای والدین ثابت فرض شده است، در حالی که شواهد نقلی و فقهی نشان می‌دهد این حق دارای ماهیت زمانی و متغیر است. به بیان دیگر، حق الحضانه در بازه‌های



زمانی مشخص، متفاوت برای مادر و پدر است؛ در دوره‌ای که مادر حق الحضانة دارد، پدر از این حق محروم است و نمی‌تواند در امور حضانت دخالت کند، و بالعکس، زمانی که حق الحضانة به پدر منتقل می‌شود، مادر دیگر نمی‌تواند حضانت فرزند را اعمال کند.

بنابراین، تلقی مطلق از حق الحضانة برای هر دو والد، با مفاد صریح روایات و قواعد فقهی ناسازگار است و نیازمند اصلاح و بازنگری است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۴۴؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۱، ص ۴۷). این امر تأکید می‌کند که حق الحضانة نه یک حق دائم و مطلق، بلکه حقی مقید به زمان و شرایط خاص هر والد است.

۴. نظریه برگزیده: تحلیل دوگانه حق و حکم بودن حضانت مادر

فصل چهارم این نوشتار به تبیین نظریه برگزیده درباره ماهیت حضانت مادر - به عنوان حق یا حکم - اختصاص دارد. از منظر نگارنده، حضانت مادر ماهیتی دوگانه دارد و بسته به شرایط، هم «حق» و هم «حکم» تلقی می‌شود. این دیدگاه از نظر تحلیل مفهومی با تقریب مطرح شده در دیدگاه سوم تفاوت اساسی دارد.

تحلیل نظریه برگزیده در دو ظرف متفاوت:

۱. ظرف تشاح و اختلاف (حضانت به مثابه حق):

ادله حضانت که در سه دسته ارائه شد، نشان می‌دهند که مادر نسبت به حضانت فرزند خود دارای حق است. واژه «أَحَقِّیَّت» در این ادله بدان معناست که در صورت بروز اختلاف و نزاع والدین بر سر سرپرستی فرزند، شارع با جعل حق و امتیاز برای مادر، اولویت را به او داده است. بنابراین، در ظرف تشاح و اختلاف، مادر «أَحَق» به حضانت محسوب می‌شود و تصمیم‌گیری نهایی درباره اعمال حضانت در اختیار او قرار دارد.

۲. ظرف فقدان تشاح و شرایط خاص (حضانت به مثابه حکم):

در شرایطی که اختلافی میان والدین وجود ندارد، مانند زمانی که پدر فوت کرده یا صلاحیت حضانت را از دست داده است، حضانت به صورت تکلیف و حکم بر عهده مادر قرار می‌گیرد. در این ظرف، شارع با لحاظ مصلحت فرزند، مادر را مکلف به انجام حضانت می‌کند، زیرا اولویت‌ها



و نزاعی برای جعل حق وجود ندارد و آنچه ملاک است، مصالح کودک است.

بنابراین، حضانت در یک موقعیت واحد همزمان حق و حکم نیست؛ بلکه در ظرف تشاح، حضانت برای مادر «حق» محسوب می‌شود و در ظرف عدم تشاح و تحت شرایط خاص، حضانت به صورت «حکم» بر او واجب می‌گردد. این تحلیل دوجویی با شرایط متنوع زندگی خانوادگی سازگار است و با استناد به ادله فقهی قابل توجیه و دفاع می‌باشد.

تفسیر ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی بر مبنای نظریه برگزیده

ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوبین است». تفسیر مشهور از این ماده، بر هم‌زمانی حق و حکم بودن حضانت دلالت دارد؛ به نحوی که حضانت در یک وضعیت واحد، هم به عنوان حق و هم تکلیف برای والدین لحاظ می‌شود. این برداشت با اشکالی اساسی مواجه است؛ زیرا حق و تکلیف، دو عنوان متباین و ناظر به دو کارکرد حقوقی متفاوت اند و اجتماع آن‌ها در یک موضع واحد ممتنع است.

بر اساس نظریه برگزیده این پژوهش، این ماده را می‌توان از منظری دقیق‌تر و مبتنی بر تحلیل موقعیتی تفسیر کرد. بر مبنای این نظریه، حضانت در ظرف تشاح و بروز اختلاف میان والدین، دارای ماهیت «حق» است و اولویت اعمال آن با شخص «أَحَقُّ» —یعنی مادر— خواهد بود؛ اما در فرض فقدان تشاح یا در شرایطی مانند فوت پدر، حضانت به صورت «تکلیف» بر عهده مادر قرار می‌گیرد تا مصالح صغیر تضمین شود. از این رو، ماده ۱۱۶۸ ناظر به دو ظرف متفاوت است و نمی‌توان آن را دال بر اجتماع حق و تکلیف در یک وضعیت واحد دانست.

این تبیین، افزون بر رفع تعارض ظاهری در مفهوم حضانت، ظرفیت قانونی این ماده را نیز در تطابق با ادله فقهی و ساختار عقلایی خانواده در نظام حقوقی ایران ارتقا می‌بخشد.

تحلیل نسبت ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی با نظریه برگزیده

نظریه برگزیده این پژوهش، حضانت مادر را امری دوحالتی می‌داند که در ظرف تشاح و اختلاف میان والدین، «حق» محسوب می‌شود و در ظرف عدم تشاح و فقدان نزاع —مانند

موارد فوت پدر یا سلب صلاحیت وی — «تکلیف» بر عهده مادر قرار می گیرد. در این چارچوب، بررسی ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی نکته مهمی را آشکار می سازد.

ماده ۱۱۷۱ مقرر می دارد: «در صورت فوت یکی از ابوین، حضانت طفل با آن که زنده است خواهد بود، هرچند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.» مطابق این حکم، در فرض فوت پدر، حضانت به طور قهری به مادر منتقل می شود و او حق امتناع ندارد. این انتقال قهری نشان می دهد که در این ظرف خاص، حضانت برای مادر تنها «حق» نیست، بلکه واجد جنبه الزام آور و تکلیفی نیز هست.

از این رو، ماده ۱۱۷۱ ناظر به ظرف عدم تشاح است و در راستای تأمین مصالح طفل، حضانت را به عنوان حکم و تکلیف بر مادر بار می کند. در مقابل، نظریه برگزیده با در نظر گرفتن هر دو ظرف تشاح و عدم تشاح، ساختاری حقوقی - فقهی سازگار با تفاوت های موقعیتی ارائه می دهد. بنابراین، این ماده با نظریه برگزیده تنافی ندارد؛ زیرا ناظر به ظرف فقدان تشاح است، در حالی که ادله «احقیّت» مادر، ناظر به ظرف تشاح و اختلاف اند.

بررسی نظریه برگزیده

در ارزیابی نظریه برگزیده، یک اشکال اساسی قابل طرح است:

عدم استناد به دلیل معتبر برای تکلیف بودن حضانت.

ادله حضانت که در سه دسته مطرح شد، همگی صرفاً بر «أَحَقِّیَّت» مادر نسبت به فرزند دلالت دارند و هیچ دلیل صریح و مستقیمی برای اثبات اینکه حضانت تکلیفی بر عهده مادر است ارائه نکرده اند. از سوی دیگر، با توجه به اینکه حضانت ماهیت ولایی دارد، اصل اولیه در رابطه ولایی، عدم ولایت است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱، ص ۳۰۱). به بیان دیگر، شارع برای جعل ولایت و تحمیل آن بر فردی خاص (در اینجا مادر) نیازمند دلیل خاص است.

از آنجا که ادله موجود تنها به احقیّت مادر در شرایط اختلاف با پدر اشاره دارند و دلیلی برای الزام مادر در غیاب تشارح یا شرایط خاص ارائه نکرده اند، نمی توان حضانت را بر اساس آن ها

به عنوان «حکم» و تکلیف بر مادر بار کرد.

پاسخ به اشکال: استنباط وجوب حضانت از ادله احقیت

در پاسخ به اشکال مطرح شده، این سؤال اساسی مطرح است که آیا می‌توان از نفس ادله «أَحَقِّیَّت» وجوب حضانت را بر عهده مستحقین اثبات کرد. تحلیل سه سطحی زیر نشان می‌دهد که پاسخ مثبت است:

نخست: وجوب عقلی تأمین سرپرستی کودک

حضانت امری واجب است و شارع مقدس برای امور کودک، ولّی تعیین کرده تا سرپرستی او بر عهده وی باشد. ترک این سرپرستی موجب تضییع حقوق کودک می‌شود.

دوم: اقتضای ولایت در ذوی الحقوق

پدر، مادر و سپس عصبه به عنوان «ذوی الحقوق» معرفی شده‌اند؛ این بدین معناست که هر یک اقتضای ولایت را دارند. فعلیت این حق در هر مقطع منحصر به یکی است و اقدام هر یک، مانع از اجرای حق دیگری می‌شود.

مقدمه سوم: انحصار حق ولایت در ذوی الحقوق

ذکر این سه گروه به عنوان صاحبان حق، نشان‌دهنده انحصار حق حضانت در آنان است. اگر افراد دیگری نیز این حق را داشتند، در ادله ذکر می‌شد.

نتیجه‌گیری: وجوب کفایی حضانت

از جمع سه مقدمه فوق استفاده می‌شود که حضانت به عنوان واجب کفایی بر عهده این سه گروه (پدر، مادر و عصبه) قرار دارد؛ نه به صورت واجب مشروط. در واجب مشروط، ممکن است هیچ‌کس اقدام نکند و تکلیف از همه ساقط گردد، در حالی که حضانت کودک نباید معطل بماند.



تفسیر نهایی از ماهیت حق

تقدیم یکی بر دیگری و جعل «حق فعلی» برای شخص اول به این معنا نیست که در صورت عدم اقدام هیچ یک، تکلیفی وجود نداشته باشد. در این فرض، وجوب کفایی به قوت خود باقی است و همه ذوی الحقوق مکلف به اقدام هستند. بنابراین، آنچه به عنوان «حق» برای این افراد شناخته می شود، در واقع **حق بالقوه** است و حق فعلی آنان مشروط به تشاح است؛ در غیر این صورت، تکلیف وجوب کفایی همه را به اقدام ملزم می سازد.

نتیجه گیری

بر اساس یافته های این پژوهش، حضانت مادر در فقه امامیه واجد ماهیتی دووجهی است که بسته به شرایط عینی و ظرف تحقق، میان دو حالت «حق» و «حکم» در نوسان است. در ظرف تشاح و اختلاف والدین، حضانت مادر به مثابه «حق» ظهور می یابد؛ به این معنا که مادر نسبت به سرپرستی کودک از اولویت برخوردار است و می تواند از این حق صرف نظر کند. اما در ظرف فقدان تشاح یا زمانی که پدر فوت کرده یا صلاحیت حضانت را از دست داده است، حضانت برای مادر به «حکم» الزام آور تبدیل می شود و شارع مقدس با لحاظ مصلحت کودک، او را مکلف به انجام این وظیفه می سازد.

این تبیین دووجهی، افزون بر حل تعارض ظاهری میان ادله احقی و ادله الزام، امکانی نظری برای تفسیر منعطف و منطبق با مصالح متغیر کودک فراهم می آورد. از منظر فقهی، تفکیک میان حق و حکم در مقام حضانت به معنای آن است که:

۱. در حالت «حق»، امکان اسقاط یا نقل حضانت برای مادر وجود دارد؛
۲. در حالت «حکم»، حضانت تکلیفی است غیرقابل اسقاط و با ترک آن، ضمان شرعی و اجتماعی متوجه مادر می شود؛
۳. از نظر حقوقی، این تمایز بر نحوه صدور رأی قضایی و تعیین حدود اختیار والدین در دعاوی حضانت اثر مستقیم دارد.

آثار فقهی و حقوقی این تحلیل، بیانگر آن است که حضانت مادر نه امری مطلق، بلکه تابعی

از اوضاع و احوال خانوادگی است و بدین ترتیب، می‌تواند مبنایی برای اصلاح و تکمیل نظام حقوق خانواده در جهت رعایت مصالح کودک باشد.

پیشنهادهای پژوهش

۱. **برای قانون‌گذار:** شایسته است قانون مدنی با تفکیک میان دو ظرف تشاح و فقدان تشاح، مواد مرتبط با حضانت را بازنگری کند تا وضعیت حقوقی مادر از حیث اسقاط، الزام یا انتقال حضانت به روشنی تبیین شود.
 ۲. **برای محاکم قضایی:** لازم است در صدور احکام حضانت، به ماهیت دوگانه حضانت توجه گردد و نوع ظرف تحقق آن در هر پرونده مشخص شود؛ زیرا تنها با این دقت، می‌توان میان حق شخصی مادر و تکلیف اجتماعی او توازن برقرار کرد.
 ۳. **برای پژوهش‌های آینده:** بررسی تطبیقی ماهیت دوجبهی حضانت در مورد پدر، خویشاوندان و نهادهای سرپرستی (مانند قیمومت یا ولایت قضایی) می‌تواند افق‌های تازه‌ای در فهم پیوند میان حق و تکلیف در نظام خانواده اسلامی بگشاید.
- بنابراین، نتیجه نهایی این پژوهش آن است که حضانت مادر، نهادی با ماهیت متغیر و دوساحتی است که در پیوند میان حقانیت فردی و مصلحت اجتماعی شکل گرفته و تحلیل دوجبهی آن می‌تواند مبنای نظری برای سیاست‌گذاری حقوقی منعطف و عدالت‌محور در حوزه خانواده اسلامی فراهم آورد.



منابع و مآخذ

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (۳ جلد، چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (۶ جلد، چاپ اول). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (۱۵ جلد، چاپ سوم). بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۵. اعرافی، علیرضا؛ مبلغ، محمدکاظم؛ ابراهیمی، جواد؛ رجایی، محمدقاسم؛ عجمی، هادی؛ شکرالهی، مهدی؛ امامی راد، احمد؛ کاظمی، عنایت الله؛ و موسوی، نقی. (۱۳۹۵ش). فقه تربیتی (ج ۱۷، ص ۹۰). قم: مؤسسه فرهنگی هنری اشراق و عرفان.
۶. انصاری شیرازی، قدرت الله، و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام. (۱۴۲۹ق). موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها (۴ جلد). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۷. آل عصفور بحرانی، حسین بن محمد. (بی تا). الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (۶ جلد). قم: مجمع البحوث العلمية.
۸. تقی الدین حلی، حسن بن علی (ابن داود). (۱۳۴۲ش). کتاب الرجال (۱ جلد). تهران: دانشگاه تهران.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۴۰۰ش). مبسوط در ترمینولوژی حقوق (ج ۳، صص ۱۶۶۶-۱۶۶۷، ش ۶۰۸۰). تهران: نشر گنج دانش.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية (۶ جلد). بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۱. جهانگیر منصور. (۱۴۰۴ش). قوانین و مقررات مربوط به خانواده. تهران: انتشارات یادآور.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (۳۰ جلد، چاپ اول). قم: مؤسسه



آل البيت عليه السلام

۱۳. حلی، فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد (جلد ۴). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۴. خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة (ج ۲۴، چاپ پنجم). [بی جا]: [بی ناشر].
۱۵. ره، منیژه. (۱۴۰۲ش). « حضانت طفل و حق حضانت مادر در فقه و حقوق موضوعه ». در اولین همایش بین المللی علوم سیاسی، حقوق و حوزه های دینی و مذهبی با رویکرد نگاه به آینده.
۱۶. زنجانی، سید موسی شبیری. (۱۴۱۹ق). کتاب النکاح (جلد ۲۵، چاپ اول). قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۷. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة (جلد ۱۰). بیروت: عالم الکتاب.
۱۸. صدر، سید محمدباقر. (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول (جلد ۲، چاپ پنجم). قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۹. طباطبایی حائری، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل (جلد ۱۶). قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۰. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم. (۱۴۱۴ق). تکملة العروة الوثقی (جلد ۲). قم: کتابفروشی داوری.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۳ش). رجال الطوسی (ج ۱، چاپ سوم). قم: مؤسسه النشر الإسلامی، جامعه مدرسين.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة (جلد ۸، چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام (چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۴. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). القواعد و الفوائد (جلد ۲). قم: کتابفروشی

مفید.

۲۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (ج ۱۴)، چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۲۰ق). تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (جلد ۶). قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۲۷. فراهیدی، خليل بن احمد. (۱۴۱۰ق). العين (جلد ۸)، چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۹. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (جلد ۴)، چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۹ش). نظریه حقوقی اسلام (جلد ۲)، چاپ سوم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ق). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم (جلد ۱۴). تهران: مرکز الكتاب للترجمة و النشر.
۳۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (۱۴۱۳ق). الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۳۳. نائینی، میرزا محمد حسین. (۱۳۷۳ق). منیة الطالب فی حاشیة المکاسب (جلد ۲)، چاپ اول. تهران: المکتبة المحمدية.
۳۴. نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵ش). رجال النجاشی (چاپ ششم). قم: مؤسسه النشر الإسلامي، جماعة المدرسين.
۳۵. نجفی زرمهری، ناهید. (۱۳۹۷ش). «واکاوی حق حضانت (مادر) در فقه امامیه و اهل سنت». در ششمین همایش ملی مطالعات و تحقیقات نوین در حوزه علوم انسانی، مدیریت و کارآفرینی ایران.
۳۶. نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر). (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (جلد ۴۳)، چاپ هفتم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.